

متن پیاده سازی شده جلسه هشتاد و نهم خارج اصول فقه (دور دوم) 21 خرداد ماه 1401

بسم الله الرحمن الرحيم

سوال شده که در ماجرای ابی ولاد گفتید که مصلحت در اینجا روایت را محدود می کند. فرمایش امام صادق علیه السلام بر رد فتوای ابوحنیفه به خاطر نفی ظلم بوده که در اینگونه موارد به الخراج بالضمن رخ داده است. گویا شما اسم این را مصلحت گذاشته اید. اگر مراد شما اینجا غیر از نفی ظلم است آن را تبیین کنید و بفرمایید اینجا به جز رد ظلم، چه مصلحت دیگری بوده است؟

پاسخ: ما وقتی می گوئیم مصلحت، این نهاد از همه این عناوین نمایندگی می کند لذا در کتاب فقه و مصلحت ما نگفته ایم فقه و عدالت، فقه و امنیت، فقه و حکمت و ... به عبارت دیگر مصلحت تجسماتی دارد که گاهی تجسم آن ایجاد منفعت است و گاهی جلوگیری از ظلم است و گاهی دیگر موارد.

سوال: شما فرمودید برخی از عرف ها تجسم عقل هستند. منظور شما از تجسم عقل چیست؟ اگر منظور همان سیره عقلا بما هم عقلاست که باید امضا شود اما اگر غیر از این است که باید عقل همه به آن حکم کند که این دیگر عرف نیست بلکه حکم عقل است. شما برای عرف مجسم عقل مثال به آراء مردم و تفکیک قوا زدید و در مقابل بحث نظامی گری را خارج کردید که به نظر می رسد باید برعکس می شد. نظامی گری به این معنا که باید گروهی باشند برای دفاع از مملکت، مورد ادراک عقل است و عقل آن را لازم می داند بر خلاف تفکیک قوا و رجوع به آراء مردم.

پاسخ: ما وقتی می گوئیم برخی از عرف ها تجسم درک عقل است یعنی سیره عقلا بما هم عقلا. البته برخی مانند محقق اصفهانی سیره عقلا را چیز دیگری می دانند ولی ما چیز دیگری نمی دانیم. راجع به مثال ها که گفتید اگر سیره باشد باید امضا شود، ما در جلسه گذشته در این باره صحبت کرده ایم. ما گفتیم که اگر ثابت شود که عرفی تجسم عقل است دیگر به امضا نیاز ندارد. اما درباره مثالها باید گفت ما یک اصطلاحی داریم تحت عنوان "خیر الطرق المیسرة" یعنی یک پدیده را از این جهت درک عقل می دانیم که بهترین طریق میسر است نه اینکه الزاما عقل بگوید در همه شرایط آن کار بهتر است. مثلا در مورد مراجعه به آراء عمومی ممکن است کسی مناقشه کند که نباید رأی یک فرهیخته تحصیل کرده فطن با رأی یک بچه برابر باشد. تفکیک قوا هم در مقابل استبداد خیر الطرق المیسرة است. در بحث نظامی گری بحث این نیست که عقل درک می کند وقتی کشوری در معرض تهدید است باید گروهی را تجهیز کند برای دفاع از کشور اما بحث ما این است که چرا جوامع به اینجا رسیده اند که باید بخش معظمی از بودجه خود را به تامین سلاح تخصیص دهند.

یک بحثی داشتیم که لفظ شارع را فقط به خداوند بما هو مشرّع می توان اطلاق کرد که ما گفتیم به پیامبر(ص) هم اطلاق شارع کنیم اشکالی ندارد. چون پیامبر هم حق تشریح دارند و این حق از باب حاکم و قاضی نیست بلکه خدای متعال یک بخشی از شریعت را به عهده پیامبر گذاشته اند. مثل نماز ظهر که دو رکعت اول فرض الله است و دو رکعت دوم آن فرض النبی (ص) است.

سوال این است که آیا غیر از خداوند که بالاستقلال شارع است و پیامبر که شارع مأذون است، می توان به افراد دیگر هم قانونگذاری می کنند اطلاق شارع کرد؟ راجع به ائمه علیهم السلام اختلاف است. کسانی که شارع بودن ائمه را رد می کنند می گویند ائمه مبین شریعت بودند نه شارع. اما نسبت به غیر از ائمه اختلافی نیست که به آنها اطلاق شارع صحیح نیست. البته

اطلاق شارع به معنای لغوی آن بر کسانی که قانونگذاری می کنند اشکال ندارد اما توصیه می شود برای حفظ حریم الفاظ این اطلاقات صورت نگیرد.

نتیجه اینکه اگر لفظ شارع گفته شود به معنای قانونگذار الهی ابدی، قدر متیقن آن خدا و پیامبر است و اگر به معنای صرف قانونگذاری باشد و قرینه آورده شود اشکالی ندارد به قانونگذاران اطلاق شارع شود هر چند توصیه می کنیم لفظ دیگری اطلاق شود مثل همین لفظ قانونگذار.

مقدمات اجتهاد

این بحث در معالم و همچنین در کتاب القضاء شرح لمعه آمده است. بعد از این دو منبع، هر کسی که کتاب تقلید و اجتهاد نوشته این مباحث را مطرح کرده است. مثلاً مرحوم خوئی در تنقیح شرح عروة این مساله را بحث کرده است. لذا ادبیات زیادی دارد.

در مقدمات اجتهادی برخی از مبادی را همه فقها قبول دارند مثل علوم ادبی (صرف و نحو و ...)، اصول فقه. برخی از این موارد اصل آن محل بحث است و برخی از آنها مقدار آن محل بحث است. گاهی برخی مقدمات اجتهاد را سه مورد می دانند و برخی مثلاً دوازده مورد. خیلی وقت ها این اختلافات به محتوای موارد بر نمی گردد بلکه ممکن است به اختلافات شکلی برگردد. گاهی هم موارد بر اساس استقراء بوده یا نخواستہ همه موارد را استقراء کند و بیان کند. فرهنگ عمید یک کتاب تک جلدی است و فرهنگ دهخدا هم یک کتاب چند جلدی فرهنگ لغت است که یک دائرة المعارف تحویل داده است. در مقدمات اجتهاد هم اینگونه است که برخی دنبال استقراء بوده اند برخی هم نبوده اند.

یکی از علومی که اختلافی است علم منطق است که مرحوم خوئی در اوایل شرح عروه این مطلب را بیان کرده اند. ایشان می گوید منطق به درد اجتهاد نمی خورد. از منطق آنچه لازم است بچه ها هم آن را می دانند و آنچه را بچه ها نمی دانند به درد استدلالات فقهی نمی خورد. مثلاً شکل اول در منطق این است که صغری باید موجه باشد و کبری کلیه باشد. آیا لازم است حتما کسی منطق خوانده باشد تا این را بداند؟ مثلاً اگر کسی بگوید الانسان حیوان و بعضی حیوان ضاحک آیا می توان گفت فالانسان ضاحک؟ العالم متغیر و بعضی المتغیر حادث آیا اینجا می توان گفت فالعالم حادث؟ این را بچه هم می فهمد که وقتی کبری جزئی باشد نمی توان نتیجه گرفت. لذا آنچه از منطق لازم داریم، فطری است و آنچه که فطری نیست در اجتهاد به کار نمی آید. بعد شاهد می آورد که روایت و اصحاب ائمه که منطق نخوانده بودند اجتهاد هم می کردند. زراره منطق خوانده بود که اجتهاد می کرد؟

در مقابل آقای خوئی امام خمینی ره است که می گوید: یکی از مقدمات اجتهاد تعلم المنطق است. مجتهد باید اقسام قیاس، قیاس استثنائی و اقترانی و شکل اول و دوم و سوم و چهارم و شرایط اشکال و انواع جدل و ... را باید بداند البته آقای خمینی هم معتقد است که همه مسائلی که در منطق است لازم نیست مجتهد بداند. شهید ثانی هم علم منطق را ضرورت می داند اما می فرماید که یک حد وسط را باید لحاظ کند و مابقی آن تضييع عمر است. اینکه آقای خوئی گفت: آنچه از منطق به آن نیاز است فطری است جواب دیگران است مثلاً در جدل کسی از لفظ مشترک استفاده می کند. در «العالم متغیر» که صغری است یک معنا از متغیر اراده می کند و در «کل متغیر حادث» که کبری است معنای دیگر از متغیر اراده می کند بعد یک نتیجه دلخواه می گیرد. اگر کسی هم منطق نخوانده باشد همین که بداند این دو متغیر دو معنا دارد متوجه جدل و مغالطه گوینده می شود.

اما ما معتقدیم با دانش اینگونه نباید رفتار کنیم. گاهی انسان اگر روی یک دانشی مثل منطق مشرف نباشد نمی تواند مفاهمه برقرار کند. الان کلی طبیعی که در منطق بیان می شود یا نسبت چهارگانه یا مثلاً مشکک و متواطی و قضایای مشروطه و حینیه و قضایای خارجییه و مقدره و ذهنیه و... همه این موارد برای منطق است و نمی شود کسی در مباحث علمی وارد شود و این مسائل را بلد نباشد.

البته ما هم قبول داریم که برخی از مسائل علم منطق کاربردی ندارد.

منطق از مواردی بود که در اصل آن هم به عنوان علم مقدمه اجتهاد اختلاف بود اما ان شاء الله جلسه بعد مواردی را بحث می کنیم که در اصل آن اختلاف نیست بلکه در مقدار آن اختلاف است.

خلاصه بحث:

لفظ شارع را هم می توان به خداوند اطلاق کرد و هم به پیامبر (ص) به این معنا که پیامبر شارع مأذونی است که حکم الهی ابدی هم صادر می کند. در مورد ائمه اختلاف است. به غیر از ائمه هم که اختلافی نیست که نباید اطلاق شارع کرد / در علمی که برای اجتهاد مقدمه است برخی علوم از اساس محل اختلاف است و برخی علوم در مقدار آن اختلاف است. در علم منطق برخی مثل مرحوم خوئی اساساً منکر مقدمیت آن برای اجتهاد است و قائل است آنچه از منطق برای اجتهاد نیاز است انسان به صورت فطری آن را می داند. امام خمینی و شهید ثانی می گویند علم منطق از مقدمات اجتهاد است البته برخی مسائل آن نیاز نیست/ نظر کلاس: کسی که می خواهد حیات علمی داشته باشد نمی تواند با علم منطق اینگونه برخورد کند و خلاصه مطالبی در این علم است که دانستن آن لازم است در عین اینکه برخی از مطالب آن کارایی ندارد.